

اندیشه دور و دراز

نگارش

م.ع.ف

جزء اول

۱۳۰۶

هجری شمسی

استانبول - آمدی مطبعه سی



عکس مرحوم مغفور محمدعلی فروغی که در نزدیکتر تاریخ بنگارش رس
« اندیشه دور و دراز » برداشته شده است

بنام خداوند بخشنده مهربان

پس از ستایش یکتا خدائی که در همه احوال برهان
وجود بیهمتا و نشان آلالی بی منتهایش را آشکار یافته ایم
بادل خونین و دیده اشکبار گوید :

در حالیکه ما باقی ماندگان خاندان فروغی هنوز
در مصیبت جانگداز برادر محترم مرحوم محمدعلی فروغی
مدهوش و از جانبی نیز غرق تحیر بودیم که باین مدهوشی
و از پا افتادگی و عدم کفایت وسایل چگونگی ادای شرط
ادب و حق تشکر را در برابر احساسات بی نظیری که از هر سو
ابر از شده از عهده بر آئیم و در این استغراق خاطر پراکنده
مجال هیچگونه فکر مرتب نداشتیم و اولیای کتابخانه
ابن سینا که از چندین سال پیش مرکز عمده طبع و نشر از
آثار برادر محترم گردیده با قدم صدق آمدند و بزبان
مودت و صفا ظاهر نمودند که ایشان از خیال بزرگتر و وظیفه
تذکار و عزیزتر و وسیله تکرار نام و ابقای حیات معنوی از

فقید محبوب ما غافل نمانده اند - از جمله برای شروع
 بنظر گرفته اند که در موقع چلّه آن مرحوم چیزی از
 آثار زیبنده قلمش بهمراهی عکسی از آن صورت پنهان
 شده و مقدمه متناسب با موقع بمعرض انتشار گذارند و برای
 این مقصود بروشنی بینشی که همیشه پرتوده نیات حسنه
 است رساله « اندیشه دور و دراز » (منطبعه استانبول
 سال ۱۳۰۶) را که باخر دی حجه سفینه از معانی است و نسخه
 آن نایاب و مقتضی تجدید طبع شده مناسب شناخته اند .
 این نیت پسندیده و مقبول لیکن با شرایط و مقدماتی
 که میبایست فراهم گردد فرصت برای طبع رساله منظوره
 بسیار تنگ بود - از حسن اتفاقی کرامت مانند در پی این
 گفتگو بنده حقیر بیاد آوری بنده زاده مقداری از نسخ
 رساله را در اختیار خود باز یافتیم که گویا از نظر دور افتاده
 تا برای این موقع ذخیره بماند پس بقصد تسهیل و تسریع کار
 و محض تکمیل موافقت با مقصود خیر مقدمین محترم همان
 مقدار موجود را با افزایش این سطور سرشک آلود و تصویر
 یا عکس منظور بایشان سپردم که بطرز مطلوب و در وقت
 موعود بنشر رسانند .

شاید برخی از دوستان و طلبگاران مزید آگاهی از احوال برادر مهترم منتظر باشند که در ذیل این سطور ترجمه‌حالی از آن مرحوم تازه از دست رفته مناسب‌مقام بنظر پاك ایشان برسد و برآستی این وظیفه بوجهی خارج از آنچه مورد انتظار اذهان است برعهده این بنده ضعیف قرار دارد لیکن از گنجایش این محل بیرون است و اگر خواست خدائی باشد در جای خود ادا خواهد شد - اینجا از قبول درخواست مقدمین هشیار و اقدام بنگارش این چند سطر پربشان انجام دو مقصود را در حد اختصار متناسب و مقتضی مکان منظور ساخته‌ام :

نخست آنکه چون هیئت خاندان فروغی تا هنگام نگارش این سطور نتوانسته اند وظیفه سپاسگذاری خود را نسبت ببزرگان و بزرگواران مهربانی که در این مصیبت جانسوز نکته از شرایط حرمت و تعزیز در حق فقید عزیز ما فرو نگذاشته و ما دلخستگان را باظهار تسلیت و دلجوئی بیدریغ خویش شرمسار داشته اند بجای آرند و در مقابل احساسات پاکیزه و رقت آوری که بطرزی بیسابقه از عامه

قدردانان امت و ملت یعنی هیئت جامعه که ما همیشه حسن توجه ایشان را مجرای آشکار رحمت و فضل الهی بر خانواده خود شناخته و منت دار آن بوده ایم نمودار گشته کمترین شرط حق شناسی را بگفتن یا نوشتن ادا کنند در اینموقع آنقدر که بوسیله نشر این اوراق بمقصد خواهد رسید از طرف خود و برادرزادگان غمدیده خویش و دیگر اعضای دلسوخته خانواده مراتب تشکری زاید الوصف را ناشی از قلوب گداخته که بالرب ریزی از تأثر غریق امتنان است بمحضر باتکریم منت گذاران کریم تقدیم نموده مستدعی شود که عذر ما را از عدم توانائی در چنین مصیبت طاقت فرسا و اجتماع عام دلجوئیها بر ادای وظیفه تأدب بوجوه اختصاصی و طرق مرسوم عادی بلطف عمیم بپذیرند .

دیگر آنکه با خوانندگان گرامی پیش از آنکه نوبت توضیح و تشریح موضوع و تحقیق مقام و مرتبه این رساله که نقداً ملاحظه خواهند فرمود در ترجمه حال موعود برسد بر سبیل اشاره بگویم : در اختصار صورت و روانی عبارت و فرح آمیزی ظاهر این گنجینه موسوم

باندیشه دور و دراز منکرید - بخوانید و بدانید که سخن
 در باطن جدی است - خیال بافی نیست - پیش بینی مبنی
 بر قواعد محکم علمی است - حاصل معلومات عمیق ریاضی
 و طبیعی است که بنظر حکمت و عرفان پیوسته شده و
 مشاهداتی را از آینده و حقیقت قانون ارتقا و سیر تکامل
 بشر ببار آورده که هنوز دانیان معروف مغرب بتمام آن
 نرسیده اند بلکه دستوری بزرگ و راهنمایی شریف در راه
 ترقی انسانیت و از اینرو در خور تدقیق و تأمل نظر عقل
 میباشد و همچنان شایسته توجه عشق نیز هست چه در زیر
 پرده ظاهری از نعمات سرور آهنگ دلی خونین است که
 در جهانی آشفته با خمیدگی زیر بار مسئولیت ها و
 نگرانیهای سیاسی و اجتماعی از فرقت یگانه تسلی خاطری
 که درین عالم داشته بینهانی مینالد یعنی از فقدان همسر
 جوان و صالحه که در شرط وفای او و برای نگاهداری
 کامل و خالص از فرزندان بی مادر شده اش با مزاجی علیل
 سالهای دراز در بستر عفت بی یار و پرستار بسر برده بحال
 شکستگی میسوزد - بیاد همسر ناپدید گشته ببا بانوان

خیالی از امید آینده نیکوتری سخن میگوید و ضمناً در
نگرانی روزگار بی حجابی که در پیش می بیند دستور
حسن معاشرت زن و مرد را در چنان روزگاری میدهد—
فی الحقیقه بیای دل همه سو در پی گم کرده خود میگرد
و نمیجوید تا عاقبت بمدد نور دانش و ایمانی که از پدر
و نیاکان خویش و پدشویان بزرگوار ایشان بودیعت و
امانت دارد خدا را در کنه همه عوالم طی شده و نهایت همه
سیرهای ارتقائی مییابد .

و این نادانسته دستوری است که از پیش ببازماندگان
خویش و بیش از همه کس ببرادر تیره روز خود میدهد
که در فقدان وجود عزیزش همچنان بحال داغدیدگی
بگردند تا وجه آن خداوند کریم را که تنها مایه اطمینان
قلوب ذکر هستی پاک اوست در همه حال و همه سوبیابند.
زیاده خدای یکتا نگاهدار خوانندگان گرامی باد

بنده جگر سوخته ابوالحسن فروغی

طهران دیماه ۱۳۲۹ خورشیدی - ژانویه ۱۹۴۳ مسیحی

اندیشه دور و دراز

نگارش

م. ع. ف.

جزء اول

۱۳۰۶

هجری شمسی

استانبول - آمدی مطبعه سه

از خواندن این رساله توقع ندارم همه کس معتقد شود که
پیش امد احوال نوع بشر چنان است که من فرض کرده‌ام
زیرا خود نیز مطمئن نیستم چنین باشد بلکه قریب بیقین دارم که
سیر عالم انسانیت در مدارج ترقی عیناً مطابق آنچه بحیال من
رسیده نخواهد بود مقصود من از نگارش این سطور فقط
تفریح خاطر جوانان و برانگیختن ایشان بتفکر بوده است.
اگر بسبب عدم احاطه بردقایق علوم طب و طبیعیات در تخیلاتی که
بنگارش در آورده‌ام نقص و عیبی باشد امیدوارم متخصصین
علوم مزبور خردہ نگیرند که منظورم اظهار فضیلت نبوده
و در متن رساله هم مکرر بعجز و قصور خود اشاره کرده‌ام.
هرگاه از خواندن این رساله برای صاحب‌دلی حالی دست
دهد باید سپاسگذار مجاهدین علم باشد که نتایج مساعی ایشان
مولد این افکار است.

این اندیشه‌ها تازه بذهن قاصر من نیامده و زیاده از ده
سال پیش برای بعضی از دوستان نقل کرده بودم باعث
برنگارش آنها این شد که از نشاط و سرور مردمان قدردان
در جشن سال صدم ولادت مسیو مارسلن برتلو (۱) که از قان‌دین

مجاهدین علم بوده است ذوق پیدا کردم و خواستم به تنها
وسیله که در دست داشتم در آن قدر دانی شرکت کرده باشم.
اندیشه های دور و دراز دیگر نیز دارم که اگر مجال و حالی
دست دهد بنگارش در آورده جزء دوم این رساله قرار
خواهم داد.

بالاخره این رساله را هدیه میکنم ببانوانی که بر حسب
ذوق و شور طبیعی و معلومات کسی ذهن صافی ایشان راغب
خواندن این نوع تحریرات میتواند باشد.

م. ع. ف.
۱۳۰۶

اندیشه دور و دراز

درآمد

روزی همراه دو تن از دوستان و خانمهای ایشان مهمان یکی از محترمین بوم بعد از خوراك چون بطالار مهمان خان رفتم کتابی روی میز دیدم برداشته بمطالعہ پرداختم یکی از خانمها گفت فلانی کتاب پیدا کرد و از ما اعتزال جست دست از او بشوئید یکی از آقایان که مزاج دوست میدارد نزد من آمده گفت ایکاش کتاب بر میافتاد **مرواز** دست شما آسوده میشدیم کفتم راستی من هم آرزو مندم حضار خندیدند و زوجه آنشخص با هنك سرزنش گفت باین زودی از میدان در رفتید؟ من شما را این اندازه مزاج گو نمیدانستم که با عشقی که همه میدانیم بکتاب دارید چنین بی وفایی نشان دهید.

کفتم خانم عزیز باین آسانی حکم درباره من صادر مفرمائید آرزوی من در برافتادن کتاب جدی است و برای مزاج گویی نیست و همین آرزو را درباره مدرسه هم دارم.

حضار چشمهرا دریدند و من دیدم الان تکفیر میکنند

دیوانه ام میخوانند کفتم وحشت مکنید گوش بدهید کتاب
و مدرسه را که آرزومند نسخ آن هستم بشکل امروزی است
و گرنه عقاید ژان ژاک روسو را ندارم و مرکز نمیخواهم مرا
بوسایل تحصیل علم کم اخلاص بدانید

یکی پرسید مگر کتاب و مدرسه چه شکل باید داشته باشد؟
خانم اولی گفت در قدیم کتاب را مانند این زمان بشکل
مکعب مستطیل در دنیا وردند و لوله میکردند فلانی که کهنه
پرست است آرزو دارد کتاب بصورت لوله کاغذ برگردد
در خصوص مدرسه هم یقیناً مکتب های سابق را می پسندد
باید يك شال برای او پیدا کنیم بکمر ببندد و مانند میرزاهای
قدیم لوله کاغذ و قلمدان پر شال بزند.

یکی از آقایان گفت تو همین مکنید فلانی کهنه پرست
نیست با آثار عتیقه مایل است و همیشه فکر کتابخانه اسور
بانیال را میکند و میخواهد اوراق کتاب از خشت باشد البته
این قسم کتاب حسنی هم دارد که از حریق مصون است اما
مدرسه را باید از خود او پرسید که در زمان اسور بانیال چگونه
بوده است.

گفتم هر چه میخواهید بگوئید اگر بمن مجال دادید تا سخن
بگویم معلوم خواهد شد گفتند بسم الله بفرمائید کتاب و مدرسه
بهتر از این چه شکل میتواند داشته باشد؟

گفتم مگر نه کتاب برای ثبت افکار صاحبان فکر است که بعد همه کس بتواند از آن مطلع و مستفید شود؟ گفتند آری چنین است گفتم مگر نه امروز بواسطه فونوگراف هر کس هر چه در دل دارد میتواند در لوله مومی ثبت کند و بعد بدیگران بشنود؟

خانم سابق الذکر فریاد کرد نکفتم میخواهد کتاب را به صورت لوله برگرداند؟ آقا گفت نه مقصودش صفحه گراموفون است و در واقع همان خشت است که من گفتم منها کمی نازکتر گفتم نه لوله فونوگراف و نه صفحه گراموفون فکر کنید که با ترقیات دائم علم و صنعت چه استبعاد دارد ورقه نازکی مانند کاغذ اختراع کنند که روی آن بتوان سخن را ثبت کرد؟ نمی بینید همین گراموفون بچه سرعت تکمیل میشود؟ سی چهل سال پیش که تازه اختراع شده بود بوق و شیپور داشت و صندوق بزرگ و دست و پا گیر بود امروز بجای رسیده که میتوان در جیب گذاشت پس با آن اوراق که من فرض کردم چه مانعی دارد همچنانکه امروز نغمات را در گراموفون ضبط میکنند رسالات و مؤلفات را ثبت نمایند و بصورت طومار سینما یا اوراق کتاب در آورند و هر کس میخواهد کتابی مطالعه کند بجای اینکه بچشم میخواند بگوش بشنود؟

دارند
بجز ۱۳۶۱

یکی از حضار گفت مستبعد نیست بلکه محتمل است چنین شود اما آن قسم کتاب چه مزیت بر امروزی دارد که شما آرزوی آنرا میکشید؟

گفتم هیچ میدانید بواسطه اجبار نوشتن و خواندن چقدر ما چشمهای خود را ضایع میکنیم؟ جوانها نزدیک بین و محتاج بعینک مقعر میشوند پیرها برای خواندن عینک محدب باید بگذارند بسیاری از مردم درد چشم میگیرند و شاید کور میشوند و این امراض بارث نیز منتقل میگردد و روی هم رفته قوه بصره انسان رو بضعف میرود و در هر حال کسانی که چشمشان ضعیف و ناخوش و یا نابیناست از استفاده از کتاب محرومند و کلیه خواندن و نوشتن زحمتی دارد که شنیدن و گفتن ندارد از این گذشته اگر استهزایم نکنید عرض میکنم خداوند فکر و نطق را بانسان داده که با آواز ادا کند و بسامعه برساند نه اینکه با دست یعنی بنوشتن ابراز و ببصره یعنی خواندن ابلاغ نماید هر چند خط و تحریر اختراع عجیبی است و ابتداء نوع انسان را قادر ساخته که استفاده از فکر یکدیگر را در زمان و مکان نامحدود نمایند و در ترقی تمدن تأثیر بی نظیر داشته است ولیکن در صورتیکه این نتیجه به ثبت و ضبط اصوات حاصل شود البته بر خط و تحریر که امور غیر طبیعی است ترجیح دارد و من یقین دارم دماغهای ما هم که مقداری از قوه و مایه

آنها مصروف خواندن و نوشتن شده مانند دماغهایی که این
زحمت غیر طبیعی را نکشیده اند سالم نیست دیگر اینکه آیا
غافلید در کودکی جوانی ما چه رنج و تعب برای تعلم خواندن و
نوشتن میکشیم و چه اندازه صرفه عمر خواهد بود که محتاج
باین عمل جانکاه نباشیم و مقداری از اوقات عزیز و قوای
بدنی و عقلی را صرف تحصیل خط و فرا گرفتن املا و قواعد
راجع بان که برای تربیت جسم و جان هیچ نفی ندارد نکنیم؟
یکی از خانمها گفت بنظرم حرفهای فلانی کم کم حسابی
میشود یکی از آقایان گفت در ذهن من هنوز آمائی هست
در هر حال انسان از خط مستغنی نخواهد شد نامه نوشتن و یاد
داشت برداشتن والواح و خطوطی که در کوچه و بازار و بر
دکانهها و عمارات و غیرها نصب میکنند و حواله و برات و هزار
چیز دیگر را که نمی توان با گراموفون درست کرد.

گفتم نامه کتابی است مختصر و کتاب نامه ایست مطبوع
چه مانع است که با گراموفون ثبت شود؟ اما موارد دیگر که
برای استعمال خط ذکر فرمودید اولاً امروز نمیدانیم چه
اختراعات باز در پیش است که میتواند جانشین خط شود الا آن
پیش بینی میتوان کرد که بوسیله تلفون بی سیم که هر روز
مارا از اخبار و وقایع آگاه میکند بزودی از خواندن روز
نامه مستغنی خواهیم شد آیا بیست سال قبل هیچ حدس میزدید

چنین روزی می آید؟ از این گذشته من اصراری ندارم که کتاب بکلی منسوخ شود و معدوم گردد همینقدر میل دارم وجودش واجب نباشد و اگر هم برای بعضی موارد از استعمال خط ناکزیر باشیم باز اهمیت تبدیل شکل کتاب بجای خود است و لااقل مجبور نخواهیم بود اطفال بی کنه‌ها را در اوّل عمر و موقعی که خستگی سر و بدن و ملالت خاطر برای پرورش و نمو اعضا و فکر و روح آنها کمال مضرت را دارد گرفتار عذاب خط آموختن کنیم و میتوانیم اینکار را برای موقعی که قوه تعلّمش رشد کرده و سهل تر و زود تر خواندن و نوشتن می آموزد بگذاریم و برای تحصیل علم و اطلاع هم خواندن و نوشتن یگانه راه نخواهد بود.

یکی از حضّار گفت بسیار خوب قبول کردیم در باب مدرسه توضیح بدهید کفتم يك قسمت از مدرسه بواسطه بر افتادن خط از میان ممکن است برود یعنی تعلیم ابتدائی بی موضوع شود اما قسمت دیگر که در هر حال باقی و جزء اهمّ و اعظم زندگانی مدرسه ایست فکر میکنم بعد از آن که تلفون بی سیم کامل و سهل و ارزان شد چنانکه همه کس بتواند داشته باشد و یقیناً چنین خواهد شد آنوقت لزوم نخواهد داشت متعلّمین برای استماع درس معلّمین در جای مخصوص که مدرسه یا محلّ کنفرانس نامیده میشود جمع شوند

و برای این مقصود از شهر بشهر و دیار بدیار روند در خانه خود
میایند و در موقع معین با تلفون بیان معلم را میشوند باین طریق
اولاً توفیر وقت و صرفه مال بسیار از رفت و آمد معلمین
و متعلمین بخانه و مدرسه و تهیه لوازم مدارس از عمارت و میز
و نیمکت و غیرها حاصل میشود ثانیاً صحت و سلامت مزاج متعلمین
بهرتر خواهد بود چه عمده بسیار در یک عمارت جمع نشده
و هوای کشف استنشاق نموده و امراض بیکدیگر سرایت
نمیدهند و از بسی مفاسد دیگر مادی و معنوی و مزاجی و اخلاقی
مصون میایند و تا باز اعتراض نفرموده اید پیش دستی کرده
عرض میکنم از عکس تلگرافی یعنی انتقال صور اشکال بوسیله
قوه تلگراف بی سیم (۱) که الآن اختراع شده و مشغول
تکمیل آن میباشند نیز غافل نباید بود که در آن صورت معلم نه
تنها با تلفون بیانات خود را بمتعلمین میشوند بلکه حرکات
و اشارات خود و تصاویر و اشکال را که باید بینند میتوانند
بایشان بنماید و نیز متوجه باید بود که روز بروز و سایل دیگر
برای تعلیم و تعلم پیدا میشود مانند سینما توگراف که هم اکنون
یکی از اسباب نشر معلومات میان عامه است و عنقریب همین
سینما را بوسیله قوه تلگراف بی سیم خواهند توانست بخانه
ها برسانند و بنمایند باری اجتماع جوانان در مدارس لااقل

تلوگراف
بی سیم
۱۳۹۶

بطور دائم و از صبح تا شام غیر لازم خواهد شد و با اینهمه اقرار میکنم که قوهٔ تخیل من وافی نیست که درست ترتیب تعلیم و تدریس آینده را پیش بینی کنم و ممکن است بسی کامل تر و بهتر از اینکه بخیال من رسیده است بشود.

یکی از خانمها گفت واقعاً عجب نعمتی بود اگر این چیزها که گفتید الآن واقع شده و من مجبور نبودم فرزندانم را در گرما و سرما و بارندگی و اوقات شیوع امراض از صبح تا شام از خود دور کنم و بمدرسه بفرستم کفتم آری خانم عزیز دیدید حرفهای من چندان سزاوار استهزا نبود؟ گفت اگر شما باین زودی از شوخی دلتنگ شوید تکلیف ما در صحبت مشکل خواهد بود کفتم آسوده باشید هر چه از دوست میرسد نیکوست گفت اما من هنوز باور نمیکم که این اوضاع پیش بیاید آیا حقیقهٔ ترتیب زندگانی انسان این اندازه تغییر خواهد کرد؟ کفتم بیشتر از این اندازه گفت مثلاً چطور؟

کفتم علم و صنعت بسرعت غریبی ترقی میکنند و هرچه پیش میرود بر سرعت ترقی آن میافزاید از این گذشته ممکن است اکتشافات و اختراعاتی ظهور کنند که امروز بذهن هیچکس نماید چنانکه چهل سال قبل احدی نمیتوانست حدس بزند که روزی وسیلهٔ دیدن و عکس بر داشتن ازورای

حجابات بدست انسان خواهد آمد و صد سال پیش بمخّیله کسی نمیکدشت که انسان قادر خواهد شد در ظرف چند ثانیه نیت خویش را بهر مسافتی که میخواهد برساند یا مردم خواهند توانست با یکدیگر از چند صد فرسخ راه گفتگو کنند اما من از پیش آمدهای غیر مترقب که ممکن است در ظرف چند روز اساس زندگانی بلکه فکر انسانرا بکلی دیگرگون نماید میکدرم و فرض میکنم هیچ کشف و اختراع تازه که پیش بینی نشود ظهور نماید اینقدر مستم است که وسایل امروزی ماداماً مکمل و ساده و سهل میشود پس فکر کنید که چون اسباب تلفون بی سیم و عکس تلگرافی چنانکه اشاره کردم مکمل و ارزان و آسان شود همه کس همواره آنرا همراه خواهد داشت و مردم هر آن از هر مسافتی میتوانند یکدیگر را ببینند و گفتگو کنند و محتاج نخواهند بود بهم نزدیک شوند بعلاوه وسایل نقلیه از اوتوموبیل و آئروپلان و چیزهای دیگر که اکنون بعقل من نمیرسد چنان مکمل و ساده و ارزان خواهد شد که همه کس میتواند دارا شود و در مواردیکه مردم بسبب حوائج زندگانی ناچار باید یکدیگر نزدیک شوند فوراً در اندک زمانی میتوانند و محتاج نخواهند بود دائماً در شهرها مجتمع باشند هر کس برای خود در محلی که از جهت هوا و صفای میسازد و بفرغت بسر

میرد و از کثافات و امراض و مفسد عیدۀ زندگانی شهری
 احتراز میکند هر کس را میل دارد با عکس تلگرافی می بیند
 یا با تلفون بی سیم با او سخن میگوید اخبار و وقایع و موزیک
 و کنفرانس و خطابه و درس و هر چه طالب است میشوند سینما
 و تئاتر و امثال انرا تماشا میکند و در همه این احوال در خانه
 بازن و فرزند خویش آسوده نشسته یا خوابیده یا مشغول گردش
 است و هر وقت محتاج میشود با وسیلۀ نقلیۀ خود بهر جا لازم
 است در ظرف چند دقیقه میرود و میاید تولید قوۀ الکتریسیته
 باندازۀ سهل و ارزان خواهد شد که مردم تمام حوائج فردی
 و جمعی خود را از طبخ و گرمی زمستان و خنکی تابستان
 و تنظیف و غیرها با الکتریسیته رفع خواهند نمود بسیاری از
 مصنوعات را که امروز در کارخانه های بزرگ تهیه میکنند
 آن زمان در خانه ها فراهم میسازند و احتیاج بکارگران بسیار
 در کارخانه های کثیف بدهوا غیر لازم میشود برای تولید
 قوۀ الکتریسیته یا قوای دیگری که امروز بذهن نمیرسد یا
 میرسد و از عمل آن عاجزیم (۱) از زغال و نفت مستغنی و از
 دود و بو و کثافت آنها آسوده میگردند و هواها بسیار سالمتر
 (۱) از قبیل استفاده از قوۀ جزر و مدّ دریا و حرارت آفتاب
 یا قوای درونی ذرات اجسام .

لما که داور عمل می شود (نگارنده ایرانی)

خواهد شد و فکر بفرمائید که اوضاع سیاسی و اجتماعی مردمان در آن هنگام چه خواهد بود .

خانم صاحب خانه گفت ای آقا این ترتیب زندگانی دنیانیست وصف بهشت است کفتم آیا دلیلی بر رد این مدعا دارید؟ گفت نه اما این اوضاع چه وقت پیش میاید؟ کفتم شما که جوان هستید بعضی از این چیزها را در عمر خود خواهید دید اما کلیه آنچه شرح دادم هر چند پیش بینی کردن مشکل است گمان میکنم تا آخر مائه بیستم اگر انجام نکرفته باشد در بیست و یکم البته صورت می پذیرد و بسا چیزهای دیگر که بمخیله ما خطور نمیکند

جلسه را چند لحظه سکوت فرا گرفت و همه متفکر بودند گوئی زندگانی بهشت آسای قرن بیست و یکم را در نظر میاوردند و از آن لذت میبردند ناگاه یکی از آقایان سر بلند کرده گفت آیا با این همه مردم آرزمان خوشدل تر و خر سند تر از امروز خواهند بود؟ کفتم آه که یقین ندارم زیرا خوشدلی و خر سندی خاطر بجمعیت اسباب ظاهر نیست و امری درونی است یکی از خانمها گفت این یکساعت وقت ما را بتفکرات حزن انگیز افسرده مسازید پس رو بمن کرده پرسید آیا دور اندیشی شما همین اندازه است یا دور تر از این هم می بینید؟ کفتم خانم عزیز قوه تحیل انسان عاجز است

و من یقین دارم که ترقی و تغییر وضع زندگانی بشر و قوّه تفکر و تعقل او بیش از آنچه بتصور ما میاید کامل و سریع خواهد بود ولیکن دربارهٔ معیشت و حتی چگونگی وجود خود انسان راجع بآتی بسیار دور خیالاتی بافته ام که جرأت نمیکم بگویم و میترسم حمل بر سفاهت من بفرمائید گفت اگر از نوع چیزهایی است که تا کنون از شما شنیده ایم اعم از آنکه واقع شود یا نشود از استماع آن محظوظ خواهیم شد کفتم قدری یا آنچه شنیدید تفاوت دارد و یک اندازه باید حواس را بیشتر جمع فرمائید اگر دیگران هم مانند شما مایلند و خسته نمیشوند خواهیم گفت گفتند بگوئید که مشتاقیم کفتم پس گوش فرا دارید و توجه نمائید.



آغاز

بی تمهید مقدمه بگویم که من بفلسفه تکامل یا نشو و ارتقا (۱) یارای تحول انواع موجودات (۲) معتقدم و گمان دارم هر کس درست مطالعه کرده و منصف باشد اصول و کلیات آنرا لااقل تصدیق خواهد کرد اگر بخوایم در مقام اثبات آن برآیم مجلس دراز میشود و ملول خواهید شد هرگاه طالب باشید باید بکتابی که در این موضوع نوشته شده رجوع فرمائید علاوه برین اگر شخص بخواید درست بمعنی فلسفه تکامل پی برد و صحت آنرا دریابد لااقل يك دوره اجمالی از معرفه الحیات (۳) و تاریخ طبیعی مخصوصاً معرفه الحیوان و معرفه الارض باید ببیند. این نکته را هم برای اطمینان خاطر کسانی که بر ایمان خویش یم دارند توجه میدهم که اعتقاد بفلسفه نشو و ارتقا هیچوجه با انکار صانع ملازمه ندارد و من خود بوجود صانع و حقیقت عالم ایمان راسخ دارم و قبل از آنکه به بنیم بعضی از متشرعین در مقام ابطال این رأی میباشند هیچ بذهنم نرسیده بود که از آن ممکن است خللی باساس توحید وارد

آید و بعدها تفکر نمودم و دانستم دو جماعت میتوانند آنرا
مخرّب اصول دین قرار دهند یکی معاندین سبکسر که برای
انکار صانع بهانه جو میباشند دیگر کوتاه نظرانی که نسبت
صانع و خالق عالم را بمخلوق مثل نسبت کوزه گر بکوزه و مجسمه
ساز بمجسمه می پندارند یا تصور شان از خلقت مأخوذ
از ظاهر عبارات سفر تکوین و امثال آنست.

چون افکار آن دو جماعت در نظر من قابل اعتنا نیست
در این باب بیش از این صرف وقت روا نمیدانم و وارد اصل
مقصود میشوم خاصّه اینکه گمان دارم شما که صاحب نظرید
از شنیدن بیانی که در پیش دارم معتقد خواهید شد که قول
بفلسفه نشو و ارتقاء افق وسیعی از حکمت و معرفت در پیش نظر
باز میناید.

خاتم صاحب خانه گفت ما حاصل رأی نشو و ارتقا چیست؟
گفتم در بد و امر موجودات ذی حیات بسیار ساده و مختصر
بوده و در عوالم پست و درجات دون زندگی مینموده و بمرور
ایام وجود شان بسط و تفصیل پیدا کرده و تدریجاً خزنده
و پرنده و چرنده شده بدرجۀ دواب و مواشی و بهوشیاری اسب
وفیل و سگ و خرس و بوزینه رسیده منتهی بانسان که اشرف
یا اکمل موجودات میباشد گردیده است

خانم گفت آیا این رأی داروین (۱) نیست ؟ گفتم

Darwin (۱)

داروین یکی از مؤسسين فلسفه تکامل است خامی که همیشه مدعی میشد گفت فلانی نشد! شما گفتید فلسفه نشو و ارتقا با توحید منافات ندارد و من میدانم بعضی از مؤسسين یا مروجین این رای منکر صانع بوده اند کفتم فرضاً چنین باشد باید گفت طبع آنها متمایل بانکار صانع بوده است اگر معتقد بفلسفه نشو و ارتقا هم نمی بودند طریق دیگر برای انکار صانع میجستند شما باید تأمل کنید و به بینید اعتقاد بفلسفه تکامل مستلزم انکار خالق هست یا نیست گفت در هر حال آیا قبیح نیست که آدمیزاد بوزینه نژاد باشد؟ کفتم چرا مطلب را اینطور ادا میکنید؟ فرض بفرمائید مثلاً دوپست هزار سال پیش موجوداتی که ما اخلاف آنها هستیم بیشتر از ما شباهت به بوزینه داشتند برای ماچه قباحتی دارد؟ من اگر میدانستم طبع شما اینقدر نازک و فکران کوتاه است داخل این مبحث نمیشدم خام گفت گویا میخواهید مدعای شما را بی تربیتی خود ثابت کنید

شوهر خام میانه را گرفته گفت خوش صحبتی را نباید بجائی رسانید که منجر بنزاع شود صاحب خانه گفت فلانی قافیه را باختی و بسر کراحت طبع خامها از خویشاوندی با بوزینه بر نخوردی کفتم خدا ترا بیامرزد میخواستی زو در یاد آوری کنی تا بگویم که رای تکامل راجع بمامردان بیچاره

است که از نوع بشریم نه بخانمها که از جنس ملك اند خانم صاحب خانه خندید و گفت گناه من است که این حرف را بمیان انداختم کفتم استغفرالله ملك کناهاکار نمیشود گفت حال دنباله مطلب را بفرمائید.

کفتم صاحبان رای نشوو ارتقا آدعای صرف نمیکند موجبات و علل و اسباب تحول موجودات و ظهور انواع و اجناس نباتات و حیوانات را نیز بیان مینمایند و محسوس میسازند که این سیر و سلوک عالم خلقت در مراحل صعود و ترقی بجه کیفیت واقع میشود متابعت محیط (۱) و تنازع حیات (۲) و بقای اصلح (۳) و اصطفاء طبیعی (۴) همه اصولی است که برای توجیه این رأی اظهار شده و ما حاصل آنها اینست که محیط زندگانی بر جسم و جان موجودات تأثیر دارد و جانوران مستعدند که وجود خویش را با مقتضیات محیط منطبق سازند و بر شخص صاحب نظر از مشاهده اوضاع و احوال خلقت ظاهر و آشکار میگردد که در نهاد ذوی الحیات استعدادی گذاشته شده که همواره وجود خویش را با قوای طبیعت سازگار نموده و قوای طبیعت را با خویش مساعد میسازند و هر چه این استعداد را بیشتر بروز میدهند و توافق خود را با قوای طبیعت کامل تر مینمایند در مدارج وجود بالا تر میروند.

Lutte pour la vie (۲) Adaptation au milieu (۱)
Sélection naturelle (۴) Survivance du plus apte (۳)

در این موقع بخاتم مدعی رو کرده گفتم امیدوارم نکوئید
چقدر مغلق بافی میکنی با تبسمی شیرین گفت من باشا قهرم
پس مطمئن شده دنباله سخن را کشیدم که چون صحت رای
تکامل بر من مسلم شد این فکر پیشم آمد که چه دلیل میتوان
اقامه نمود بر اینکه سیر وجود در عالم صعود بپایان رسیده
و انسان امروزی آخرین حلقه سلسله موجودات باشد پس
چنانکه مطالعه کردم نشانی از آن نیافتم بلکه اموری در
نظرم جلوه کر شد که عکس آنرا معتقد گردیدم و نواقص نعمایس
وجود انسان امروزی را دلیل گرفتم بر اینکه سیر تکامل
هنوز راهی دراز در پیش دارد آنگاه قوه تخیل خویش را
بکار انداختم تا به بینم میتوان دانست هرگاه سلوك در راه ارتقا
کافی السابق مداومت یابد چنانکه از بوزینه بانسان منتهی شده
در آینده از انسان بکجا خواهد رسید و وجود اکمل از انسان
چه خواهد بود .

بدو آن بخاطر آوردم که يك مزیت بزرگ انسان بر حیوان
اینست که در طبیعت تصرف میکند و مانند حیوانات کاملاً
مقهور اوضاع طبیعی نیست مثلاً همینکه ابتلا بظلمت یا برودت
و رطوبت پیش میآید حیوان چاره جز تحمّل یا مهاجرت
ندارد اما انسان لباس میدوزد و چراغ و آتش میافروزد در
مقابل برف و باد و باران حیوان تسلیم است یا بمغاره پناه

میرد انسان خانه میسازد و خود را محفوظ میکند از جهت خوراک مثل حیوان با آنچه طبیعت موجود کرده قناعت نموده بتدبیر و صنعت مأکول و مشروب فراهم مینماید برای نقل مکان قانع به پیاده روی نشده وسایل نقلیه اختراع میکند و روز بروز بر سرعت و کمال آن میافزاید حتی اینکه در خلقت خویش متصرف است ناخن و موی سرو صورت و بدن را کم و زیاد میکند اعضا و جوارح خویش را اصلاح مینماید و بدن را بسوی مزید صحت و سلامت و ظرافت و طول عمر میرد و جمیع این اعمال را بتبعیت از قوای طبیعت انجام میدهد یعنی بمشاهده و تجربه و تفکر قواعد و قوای طبیعت را درک کرده و علم خود را بر آن قوا و قواعد بجهت تکمیل زندگانی و وجود خویش بکار میرد.

بنا بمراتب مذکور بر آن شدم که سیر انسان در طریق ارتقا و تجاوز از مرتبه حالیّه وجود بمرتبه اکمل و اعلی هانا تا یک اندازه بعزم و اراده و تصرف خود اوست و وسیله آن جز ترقی و تکمیل علم نتواند بود و هر چند جمیع علوم بترقی یکدیگر و کمال انسان مدد مینمایند در این خط مخصوص دو رشته خاص از علوم مستقیماً و تماماً بکار است یکی شیمی دیگر طب و معرفه الحیات.

در اینجا ناچارم قدری داخل در توضیحات علمی شوم هر چند ممکن است مایه ملالت گردد البته توجه فرموده اید

که حوائج بدن را طبیعت بواسطه حس کرسنکی و تشنگی بر
حیوان معلوم و طریق رفع آن حوائج را بسد جوع و عطش
یعنی اکل و شرب ارائه نموده و انسان نیز که نوعی از حیوان
است تا کنون غیر از این راهی نه پیموده و مانند حیوان تمام
اوقات شریف را بفراهم ساختن مأکول و مشروب میگذارند
بقول شیخ سعدی عمر گرانمایه را در اینکه چه خورم صیف
و چه پوشم شتا صرف مینماید در صورتیکه این طریقی بس
ناقص و دارای معایب و مفاسد بسیار است و البته انسان راهی
بهر و آسان تر برای حفظ وجود خویش خواهد یافت.

علم معرفة الحیات و فیزیولوژی بر ما معلوم کرده است که
اکل و شرب بعبارة اخری تغذیه برای چیست و میدانیم که بدن
انسان مانند ماشین بخار یا موتور است که اجزاء آن در ضمن
اعمال حیاتی دائماً میسوزد تا احداث حرارت و قوه و حرکت
نماید و هر جسم که بسوزد متبذل بفضولاتی مثل دود و خاکستر
میشود اجزاء بدن مانیز همین حال دارند الا اینکه چون
احتراق آنها بطی است همچنانکه حرارت حادثه از آن بقول
حکما حرارت غریزی خفیف میباشد دود و خاکسترش نیز
در ظاهر غیر مرئی است و در هر حال هاتقسم که چوب از
سوختن و تبذل بدود و خاکستر کاهیده میشود بدن حیوان
و انسان نیز دائماً در حال تبذل و کاهیدن میباشد و تغذیه برای

آنست که آنچه از بدن کاسته شده دوباره تدارك شود و آلا
ازكار میافتد و میمیرد همچنانکه اگر دائماً سوخت و آب بماشین
نرسید عاقبت از حرکت میباید بعبارة اخرى خوردن و نوشیدن
یعنی تغذیه برای آنست که باصطلاح اطباء بدل ما یتحلل
بدن برسد .

حال نقص بزرگ عمل تغذیه در حیوان و انسان اینست که
ما کولات و مشروبات یعنی اغذیه مائماً و مستقیماً بدل ما یتحلل
نمیشود و بمصرف تغذیه نمیرسد یعنی کاملاً مهیا و مستعد
نیست که جزء بدن و جانشین اجزاء محترقه مفقود شده گردد
و چون ما آنها را داخل تن میکنیم از ابتدا که بدهن میگذاریم
تا وقتی که بدل ما یتحلل شود باید اختیاراً و علماً یا طبعاً و لا عن
شعور عملیاتی در آنها بنمائیم اولاً بتوسط فکین و دندان
آنها را مصغ و خرد کنیم و ضمناً بواسطه آلوده کردن با آب
دهن نرم نمائیم و بعد این عمل بواسطه معده و امعاء و حرکاتی
که با آنها میدهند و آرایش برترشجات غدد عدیده خرد و بزرگ
جهازها ضمه از قبیل غدد امعاء و لوز المعده و کبد و غیرها
تکمیل شده عاقبت ما کولات ما متبدل بموادى میگردد که
غذای حقیقی بدن است و با اینهمه زحمت که کشیده میشود جزء
اعظم آن اغذیه بحالت غذای حقیقی در نیاید و درد و ثقی
از آن باقی میماند که بمصرف بلکه برای بدن مضر و سم است

ناخوردگاه

و باید دفع شود و این عمل کثیف را هم بدن بدبخت حیوانی
ما بواسطه اخراج فضولات و ابتلا آتی که از آن نتیجه میشود
باید صورت دهد .

امروز تمام مساعی انسان مصروف آن است که مواد
غذا را با همه نواقص آنها فراهم کند و عملیات تغذیه را با همه
معایب و قباحش بوجه احسن انجام دهد و پوشیده نیست که
همه وقت از عهده اینکار برنماید گذشته از مشقت و محنت
و غوغائی که بر سر تحصیل قوت لایموت باید تحمل کند عوارض
و امراض لازمه هضم غذا را که میتوان گفت کلیه امراض
انسانی است باید برخورد هموار نماید و مدت عمر او نیز کوتاه
تر از آن است که باید باشد پس يك جا عمر گرانمایه صرف
خوردن صیف و پوشیدن شت میشود و يك جا همواره باین فکر
هستیم که گر بنده چنانکه نکشاید باید دل از عمر برکنیم
ور گشاید چنانکه نتوان بست باید از حیات دنیا دست بشوئیم .
خانم صاحب خانه گفت ای آقا شما که مارا بهشت برده
بودید چرا دوباره یجهنم آور دید ؟

گفتم خانم عزیز دنیا اوج و حضیض دارد اگر قدری
حوصله کنید باز بهشت میرویم گفت مکر این نکبتی که وصف
کردید چاره پذیر است ؟

گفتم بعقیده من این معجزی است که علم خواهد کرد

این معنی که هر چند از تشریح و فیزیولوژی دانسته ایم نوشیدن و خوردن برای تغذیه است هنوز درست نفهمیده ایم موادی که برای بدن مضروری است و بعد از وضع فضولات بدل ما تحلیل میشود حقیقت و ماهیت آن چیست و چگونه باید ساخته شود البته در این مبحث نیز علوم جدید ترقیات نمایان کرده اند زمانی علم انسان در این باب فقط این بود که مقداری گوشت و نان و آب و نمک برای بدن لازم است تدریجاً این علم اجمالی تفصیل پیدا کرد و اکنون رسیده ایم اینجا که میدانیم جهاز هاضمه ما از اغذیه مواد بیاض البیضی و دهنی و معدنی و غیرها نشته اخذ و جزء بدن میکند بلکه تصور میکنیم فهمیده ایم عناصر اولیه آن مواد چیست اما حق اینست که هنوز علم بجمع مواد لازمه بدن که از اغذیه استخراج میشود و صورتی که بان صورت قابل تبدیل بما تحلیل است نداریم و پی بحقیقت نبرده ایم و در این باب نیز علم ما مثل سایر ابواب ناقص است اما با ترقیات روزانه علوم مایوس نیستیم بلکه امیدواری کامل داریم و انسان باید در این خط کار کند که پی بدرک این حقیقت اگر امروز نبرده است که فردا ببرد.

در ضمن اینکه این معرفت را پیدا میکنیم علم شیمی نیز رو بکمال میرود هم بدرک حقیقت و ماهیت مواد غذایی مدد مینماید هم قادر بساختن آنها میشود البته توجه فرموده اید

روزی بود که انسان مانند بهائم در رفع حوائج خود از مواد مرکب فقط آنچه را که طبیعت ساخته بود و میساخت بکار میبرد از قبیل خاک و آب و مواد معدنی و نباتی و حیوانی بعد کم در آنها تصرف کرد از بعضی اجسام دیگر استخراج نمود پاره از مواد تجزیه و بعضی دیگر را باهم ترکیب کرد و این تجزیه و ترکیب اجسام است که علم شیمی خوانده میشود و کمال آن بجائی رسیده که بعضی از مواد را که سابقاً ناچار از بدن حیوان یا نبات میبایست استخراج کنیم امروز میتوانیم مستقیماً از اجسام غیر ذی حیات بسازیم ولیکن هنوز در این خط نیز نواقص بسیار داریم و باید اقرار کرد که تازه این در باز شده و هنوز در شاهراه نیفتاده ایم اما یقیناً آنجا هم خواهیم رسید و اگر قدرت نیایم که بدون تخم کاشتن و جفت گیری کردن گل و گیاه و حیوان پرورانیم البته موفق خواهیم شد که مواد را که اجزاء گل و گیاه و گوشت و پوست حیوان از آن مرکب است در کارخانه های شیمیائی تهیه نماییم پس چون از یکطرف دانستیم حقیقت و ماهیت غذائی که بدن ما از ما کولات و مشروبات اخذ میکند چیست و از طرف دیگر همان کاری را که جهاز هاضمه ما انجام میدهد و هنوز درست با آن پی نبرده ایم قادر شدیم که در خارج از جهاز هاضمه بکنیم نتیجه این میشود که خواهیم توانست بدون اکل و شرب یعنی

بدون اینکه هر روز مقداری آب و نان و گوشت و سبزی
و غیرها از راه دهان بمعدّه و امعاء وارد نمایم بدل ما تحلّل را
بدن برسانیم.

یکی از آقایان گفت عجب زحمتی کشیدید تازه انسانرا از
لذّت و تمتّع اکل و شرب محروم ساختید کفتم الحمد لله شما خانم
نیستید که درشت گفتن بشما بی ادبی باشد و قهر کنید پس
اجازه بدهید بگویم عشق بخوراك لا یق بهائم است انسان
تمتعات جسمانی و روحانی دیگر دارد و بیش از اینکه دارد میتواند
داشته باشد آسوده باشید روزیکه باین مرحله رسید از محروم
شدن از لذّت اکل و شرب باك نخواهد داشت.

دیگری گفت باز چه تفاوت میکنند همان غذای حقیقی
یعنی شیرۀ غذائی را هم انسان باید بخورد و بنابراین اکل یا شرب
موقوف نمیشود کفتم چنین نیست اولاً بفرض که شیرۀ
غذائی را مجبور باشد بخورد باز با حالت حالیه بسیار تفاوت دارد
زیرا که اکنون چندین برابر شیرۀ غذائی باید بلع کند تا آن
مقدار غذا عاید او شود ثانیاً از کجا بخوردن آن مجبور باشد مگر
نه امروز بوسیله ترزیق بسیاری از او دویه را داخل بدن میکنند
و چه استبعاد دارد که آن شیرۀ غذائی را بوسیله استنشاق یا از راه
مسامات جلد بتوان بدن رسانید یا بوسیله دیگری که امروز
بعقل ما نمیرسد چنانکه صد سال پیش ترزیق بتصوّر کنی
نمیامد؟

خام مدعی دائمی گفت اینها همه صحیح تازه آنوقت هم انسان مثل آدم امروزی است منتها اینکه قسم دیگر تغذیه میکند فلسفه تکامل کجا رفت ؟

گفتم خام عزیز کمال مسرت را دارم که بامن اشتی فرمودید زیرا که قهر شما بر من سخت نا گوار بود و نیز خرسندم که این دفعه جواب شما را با کمال مهربانی چنانکه دل باز میدهد خواهم گفت زیرا سخن را معطوف بجان کلام فرمودید و آنچه تا کنون گفتم مقدمه بود .

یکی از آقایان گفت منم یک اشکال بخاطر من رسیده اجازه بدهید بگویم اگر اکل و شرب موقوف گردد حلق و گلو و شکم و امعاء چه حال پیدا میکند ؟ بنظر من میاید این بیکاری خود مایه فساد آنها و مرض بدن میشود .

گفتم اشکال شما هم جزء اصل موضوع و جان کلام است و جواب شما و خانم را در آن واحد خواهم داد اگر فرض من واقع شد و انسان قادر گردید بر اینکه شیره و جوهر غذایی بدل مایه تحلل را مستقیماً بسازد و بغیر از طریق بلع داخل بدن کند اینکار را تدریجاً خواهد کرد و یک مرتبه تمام غذای امروزی را مبدل بجوهر غذا نخواهد نمود و بنابر این آن اعضای بمصرف ابتدا به کم کاری و بعد به بیکاری معتاد خواهند شد و این مسئله مسلم است که هر عضو بدن کم کار کند نموش

ضعیف است و اگر بکلی بیکار بماند از رشد و نمو باز میایستد
و کم کم نحیف و منحول میشود و تحلیل میرود پس معده و امعا
و سایر متفرعات باین مرحله وارد و بالطبع کمّاً و کیفاً و حجماً
حقیر و ناقابل خواهند شد و البته اطبّا تا آن زمان راهی می
یابند که از مفسد این پیش آمد جلوگیری کنند و تحلیل این
اعضارا مساعدت و تسریع نمایند و بعلاوه قنّ جراحی که
فوق العاده ترقی کرده باز هم شاید مکمل شود پس آن اعضا
بمصرف را در اوّل عمر با کمال سهولت مانند روده زائد که
امروز در مرض اِنْدِیسیت میبرند بریده بیرون خواهند انداخت
و جان آدمی را از این زوائد پر مفسده خلاص خواهند کرد
و شاید هم که وسایل دیگر برای تحلیل این احشا و استخراج
از آنها بیابند و بقاعده توارث که آن نیز مسلم و عمومی است
ممکن است این کیفیت پس از چندین پشت کم کم خلق و طبیعی
شود یعنی فقدان معده و امعا مادرزاد گردد در آن صورت
امراض متعلقه بجهاز هاضمه از دندان درد و دل درد و ثقل
و امتلا گرفته تا اسهال و ذو سنطاریا و حصّه و محرّقه و وبا و قولنج
و سرطان و سّل معده و امعا و بسیاری دیگر مرتفع و بازار اطبّا
کاسد میشود از کثافت کاری دفع فضولات و از سموم شدیده
و میکروبهای فراوان که در جزء اخیر امعا از آن فضولات تولید
شده بدن را مسموم و پیری را تسریع و عمر انسان را کوتاه

درمیان

میکند استخلاص حاصل خواهد شد نوع بشر از نك و مظلّمه قصّائی و عفونت و کثافت سلاخی و قتل روزانه چندین ملیون حیوان رهائی می یابد از زراعت غلات و بقولات مستغنی و از نگرانی و مضار خشکسالی و ترسالی آسوده میشود وجود حیوانات اهلی از گاو و کوسفند و اسب و خر و سائر مواشی و دواب غیر لازم و کثافات و زحمات آنها نیز مرتفع خواهد شد ارض خدا با همه وسعت و پهنا چون امروز قسمت اعظمش گرفتار زراعت و مسکن دواب است تنك شده ولی پس از آن تغییر احوال برای سکنا و جولان نوع بشر وسیع خواهد گردید چه بسیار از کشمکش ها و جدال و نزاع ها که لازمه مسکنت حالیه بشر است از میان میرود و چقدر انسان برای اعمال و افکار بهتر و عالی تر و لطیف تر فراغت می یابد و چه عوالم و نتایجی پیش می آید که امروز مخیله ما از درك آن عاجز است با این تفصیل ای دوستان عزیز آیا محرومی از لذت اكل و شرب واقعاً غبن فاحش خواهد بود؟

آقای صاحب خانه گفت خوب است عجالة تا این ترتیب پیش نیامده من فرمان چای بدهم زیرا که هنوز عوض لذت اكل و شرب را نیافته ایم و یقین دارم شما هم با وجود همه ذوق و حرارتی که باین تغییر وضع دارید برای رفع خستگی از يك فنجان چای خشنود خواهید شد.

انجام

چای صرف کردیم و رفقا باز دور من جمع شده گفتند
هر چند نمدانیم این پیش گوئیهای شما واقع میشود یا نمیشود
و اگر هم شدنی باشد بما مربوط نیست و این مرحله یقیناً راجع
بعد از قرن بیست و یکم است چه برای آن موقع وعده های
دیگر دادید مع هذا شخص از شنیدن وصف این عوالم نشاط
می یابد آیا دیگر از این مقوله چیزی ندارید؟
گفتم دیگر چه میخواهید؟

خانم ایراد گیر گفت با اینهمه من در وجود انسان چندان
تبدیل خلقی بمقتضای قانون نشو و ارتقا نیافتم.
گفتم خانم شما عجب دیر پسندید! گفت سخنان اوّلی
شما بمن برخورد و باین آسانی دست از شما بر نمیدارم گفتم
اطاعت دارم و باندازه که فکر یا خیال من میرسد بشما مینمایم که
انسان بجه مقامات خواهد رسید.

مقدمه باید عرض کنم که چون بنظر فلسفه تکامل
در عالم خلقت نگاه کنیم می بینیم ترقی موجودات همواره

در يك جهت خاص واقع شده بدو از بي جانی بسوی جانداري رفته يعنی جماد مبدل بنامی گردیده آنکاه جانور چون بنای ترقی گذاشته تکامل او با تنوع اعضاء بدن و بسط و تفصيل سلسله اعصاب مقارن و همراه بوده است .

البته ميدانيد اعصاب رشته های سفیدی هستند که اکثر آنها از یکطرف مستقیماً یا بتوسط نخاع يعنی مغز حرام بدماغ يعنی مغز کله متصل و از طرف ديگر بکليه اعضاء ديگر و جلد يعنی پوست بدن منتهی میشوند و وسیله احساس و واسطه حرکات میباشند باین معنی که آنطرفی از اعصاب که در اعضا یا جلد واقع است استعداد مخصوص برای تأثیر از عوامل خارجی دارد اگر در تخم چشم است از نور متأثر و بصر از آن حاصل میشود اگر در درون گوش است از اثر صوت سامعه در او ایجاد میکرده در بیخ زبان از تأثیر طعم ذائقه دوست میشود در آخر بینی از رایحه متنبه شده شامه میسازد و اگر در جلد است از سرما و گرما و نرمی و درشتی و امثال آن حس لامسه تولید میشود اما اعصاب يعنی آن رشته های سفید و منتهایه آنها در چشم و گوش و بینی و زبان و جلد تنها نمیتوانند ادراکات مختلف حواس خمسہ را درست کنند بلکه آن تأثیرات را بدماغ که مرکز کل آنهاست منتقل مینمایند و اصل ادراک در آنجاست و اعصاب و دماغ و نخاع يك خاصیت

دیگر هم دارند و آن اینست که حرکاتی که از اعضاء بدن ظهور میکند فرمان آنرا دماغ میدهد و آن فرمان را اعصاب باعضا می‌رسانند پس دماغ و نخاع و اعصاب و ضمایم آنها که جمعا در اصطلاح فیزیولوژی سلسلهٔ عصبانی خوانده میشوند آلت حس و حرکت و کلیهٔ آثار راجعه بادرک و عقل و شعور میباشند و اگر بدن را بیک ار دوی لشکر تشبیه کنیم اعضاء بدن بمنزلهٔ سربازان خواهند بود و دماغ بجای ارکان حرب و چشم و گوش و سایر حواس بمنزلهٔ جاسوس و مفتش و اعصاب مانند سیم تلگراف یا تلفون که خبر مفتشین را بارکان حرب می‌رساند و احکام ارکان حرب را بسر بازان ابلاغ مینماید.

حال این سلسلهٔ عصبانی فقط در انسان و حیوانات عالی این طول و تفصیل را دارد و هر چه در مراتب حیوانیت تنزل کنیم می بینیم ساده تر و مختصر تر است حیوانات بسیار پست اصلاً بی دماغ اند یا فقط مرکز ناقصی دارند و از حواس فقط لامسه را دارا میباشند چون کم کم بالا میآیم شامه و ذائقه و سامعه و بصره هم پیدا میکنند و این از خاصیت تشعب و تنوع سلسلهٔ عصبانی آنهاست یعنی همان عصب چون بیک شکل باشد قوهٔ لمس دارد چون نوع دیگر متشکل میگردد قوهٔ بصره میشود و قس علی ذلک و کمال تنوع چنانکه کفتم در حیوانات بلند مرتبه است که دارای پنج حس میباشند و نکتهٔ دیگر

اینکه همان حیوانات عالی هم که پنج حس دارند از جهت کم و کیف دماغ یکسان نیستند هر چه عالی تر و زیرکترند دماغشان نسبت ببقیه بدن بزرگتر و سنگین تر است مثلاً موری را اگر ملاحظه فرمائید تقریباً دماغ ندارد مرغ دماغ دارد اما خر دو مختصر سگ و اسب و امثال آنها دماغ بزرگ دارند و چون انسان را ملاحظه کنید دماغش از همه حیوانات نسبتاً بزرگتر است و اینکه میگوییم نسبتاً بزرگتر است از آنست که لازمه عقل و شعور زیاد این نیست که دماغ مطلقاً بزرگ باشد بلکه سنگینی آن نسبت ببدن مناط است چنانکه دماغ فیل بطور مطلق بزرگتر از دماغ انسان است اما نسبت بجثه اش بسیار سبکتر است و البته تصور نمیفرمائید که مقصودم مقایسه خرطوم فیل و بینی انسان است.

خانم صاحب خانه گفت ما چنین اشتباهی نمیکنیم شما خیلی دماغ دارید کفتم بمعنی حقیقی یا مجازی؟ گفت خواهش میکنم تحقیق خود را دنبال کنید که میترسم کار بنزاع برسد. کفتم شکل دماغ هم در درجه عقل و شعور مدخلیت تام دارد اما حالا نمیخواهم کلام را زیاد طولانی کنم یک مسئله را توجه فرمائید که بعد بکار ما میخورد و آن اینست دماغ وظائف عذیده دارد که میتوان به دو قسم عمده منقسم نمود یکی حس و ادراک و تفکر و تعقل اعم از این که این وظائف را مستقیماً

و مستقلانجام دهد یا آلت و وسیله برای روح غیر مادی و نفس مجرد باشد دیگری اداره کلیه اعضاء بدن بواسطه اعصابی که از دماغ و نخاع با آن اعضا می‌رود و این وظیفه ثانی در عالم حیوانیت اهم از وظیفه اول است الا اینکه در مراتب وجود هر چه بالا می‌رویم بر اهمیت وظیفه اول افزوده می‌شود و در هر حال از کلیه ماده و قوه که در دماغ است مقداری بمصرف وظیفه اول و بقیه بمصرف وظیفه دوم می‌رسد.

برای این که از مقدمات فارغ شویم عرض می‌کنم در مذاکرات امروز تصدیق خواهید فرمود که به هیچوجه از خط علمی خارج نشده و بحکمت و عرفان نپرداخته‌ام و اگر خیال بافی کرده‌ام مبنی بر امور مسلم علمی بوده اما حالا می‌خواهم قدری از آن شیوه تجاوز کرده یک نکته لطیف را تذکر دهم که چون شخص را نشو و ارتقا را در نظر می‌گیرد بی اختیار باین عقیده متمایل می‌شود که مدیر و مدبر عالم خلقت ترتیب این دستگاه شگفت را همانا برای آن داده که قوه تفکر و تعقل را ایجاد نماید و همواره آنرا رو بکمال برد بعباره آخری مقصود از خلقت ایجاد عقل و فکر است تا مراد از عقل و فکر چه باشد البته در این عقیده جازم نمیتوان بود و میدانم که جماعتی معتقدند باینکه نمو قوه شعور و عقل برای آنست که حیوان حفظ وجود خود و نوع را بهتر از عهده برآید و بعضی می‌گویند

برای عالم خلقت منظور و غایتی لازم نیست قائل شویم چه عیب دارد بگوئیم طبیعت بر حسب اتفاق این شکل پیش آورده است البته میدانید که این بحث در میان فضلا و حکما بشدت درکار است و فعلاً اگر ما نخواهیم وارد آن شویم از مقصود خود دور خواهیم افتاد همینقدر عرض میکنم اگر قائلین بعلمت غائی نتوانسته اند بر طبعیون غالب شوند مغلوب هم نشده اند و در هر صورت شخص بهر یک از این دورای متایل باشد این مسئله قابل انکار نیست که سیر وجود بسوی ترقی و بسط و تفصیل سلسله اعصاب و تکامل حس و قوه ادراک و تعقل و تفکر است.

حال برویم بر سر نتیجه تصور بفرمائید انسان را در حالیکه شکمش از معده و امعاء و متفرعات آنها خالی شده است اولاً گذشته از امراض جهاز هاضمه که سابقاً ذکر کرده ام عملیات هضم و تحلیل غذا و تبعات آنها از سنگینی و کسالت و خستگی و غیرها که در حال صحت نیز موجود است موقوف میشود و این خود بهبودی کلی بمزاج انسان میدهد و بر نشاط و طراوت و حسن خلق و تر دماغی و روشنی فکر و تیزی هوش و روحانیت او میافزاید چنانکه البته توجه فرموده اید که هر وقت در خوراك امساك میکنید یا در ساعاتی که بدن کمتر مشغول هضم غذاست صفات مذکور را بیشتر دارید تا وقتی که تازه خوراك

کرده و شکم را بکار انداخته اید ثانیاً از ثقل و سنگینی بدن انسان بسیار کاسته شده و علاوه بر اینکه این خود غنیمت است نباید فراموش کرد که مقداری از غذائی که امروز بدن ما لازم دارد برای تغذیه همین احشاست که قسمت مهمی از بدن کنونی ما را میسازد پس اصلاً احتیاج بدن بغذا نیز کمتر خواهد بود.

سوم بواسطه محذوف شدن آن احشا نصف تحتانی تنوره بدن تقریباً خالی و غیر لازم و تدریجاً استخوانهای آن قسمت یعنی نصف تحتانی ستون فقرات که بمصرف شده ضعیف و نحیف و کم کم بالاته انسان تقریباً منحصر بسروینه میشود و این خود نیز بر سبکی بدن و قلت احتیاج بغذا میافزاید چهارم در نتیجه سبک شدن بالاته احتیاج بداشتن استخوانهای ضخیم درشت سنگین ران و ساق پا که برای نگهداری تنوره است مرتفع میگردد یعنی آن استخوانها هم کوتاه و باریک و سبک میشوند و عضلات متصل بآنها که برای حرکت دادن عظام است نیز بالطبع کوچک و لاغر خواهند شد سبکی و خردی گوشت و استخوان پا در سایر اعضاء خصوصاً عضلات و عظام دست و ساعد و بازو نیز تاثیر میکند و از درشتی آنها میکاهد و این جمله باز نتیجه میدهد که احتیاج کلیه بدن بغذا کم میشود زیرا که باین ترتیب ماده بدن انسان لااقل نصف بلکه

یقیناً از نصف کمتر شده و بهمین تناسب کمتر غذا لازم خواهد داشت .

پنجم چون حامل غذا باعضای بدن خون است مقدار خون لازم برای بدن کم میشود وبعلاوه خون بواسطه داخل نشدن سموم حاصله از اغذیه در آن پا کتر و منقح تر نیز خواهد بود چون مقدار خون و سموم آن کم شده عمل قلب که بمنزله تلمبه فشارخون است و همچنین عمل کبد و کلیتین و طحال تخفیف میابد و در نتیجه آن اعضا هم خرد و لطیف میشوند و عروق یعنی رگهای بدن نیز چون حامل مقدار کمتری از خون خواهند بود نازك و باریك خواهند شد و این تأثیر در رتین نیز حاصل و از صغیر شدن قلب و ریه مجموع قفسه سینه از استخوانهای فقرات و دندهها و عضلات نیز خفقت و قلت می یابند ضمناً چوق مضغ غذا متروك شده فکین بیکار میشوند فك اسفل بسیار مختصر و فك اعلى نیز تبدیل می یابد و عاقبت از حجمه باندازه که برای ظرفیت دماغ و اعضاء باصره و شامه و سامعه لازم است باقی میماند .

ششم گذشته از این که بطور کلی انسان سبك و خفیف الحركه و با نشاط و فرح و حتی از طیور هوانیز چست و چالا کتر خواهد بود کار مادی دماغ یعنی وظیفه دومی که برای او

ذکر کردیم که اورا از وظیفه ادراك و تفكر باز میدارد نیز فوق العاده تخفیف خواهد یافت درحالی که از همه اعضاء بدن فقط دماغ تقلیل نمی یابد زیرا که هر چه از اعمال حیوانی او کاسته میشد و از آنها فراغت می یابد بامور عقلانی و روحانی بیشتر میتواند مشغول شود و قسمت مهمی از دماغ هم که بکار های حیوانی مبتلا بود بمصرف تفكر و تعقل میرسد ممکن است در نتیجه تغییراتی که در بدن وقوع می یابد حجم دماغ انسان از این هم که هست کمتر شود ولیکن نسبت به مابقی بدن بسی بیشتر و سنگین تر از امروز و استعدادش برای درك حقایق و صحت فکر بمراتب زیاد تر خواهد بود .

در این وقت متوجه شدم که حضار هر يك بوضعى بميز و صندلیها تکیه کرده و سر را بجانب من پیش آورده بدهان من نگاه دوخته و محو و متند از این کیفیت شوق و ذوقم افزوده گرم شدم و کفتم هر چه باد آباد پای جراترا بالا گذاشته میکویم گذشته از تکمیلاتی که انسان بواسطه ترقیات علوم و فنون در وجود خویش خواهد نمود و امروز بتصور مادر نمایم ممکن است درضمن این پیش آمدها سلسله اعصاب مستعد شده طبیعت نیز مساعدت و تدبیر خود انسان هم مدد کند و حواس جدید در او ظهور نماید یعنی قوای از طبیعت را که موجود است و بعضی

از آنها از آثار خارجی پی برده ایم و امروز قوه ادراک آنها را نداریم حس کنیم مثلاً قوه الکتریک را که دویست سال پیش بکلی از وجودش بی خبر بودیم و اکنون هم فقط با آلات و ادوات درمی یابیم و از آن استفاده ناقص کرده تلگراف و تلفون باسیم یا بی سیم میسازیم آن زمان که البته چندین هزار سال دیگر است در بدن خود خواهیم داشت و در وجود خویش تلفون و تلگرافی کامل تر دارا خواهیم بود چنانکه چشم ما برای درک صور نورانی از هر دور بین عکاسی کامل تراست و از آنجا که انسان باقوایی که امروز بر آنها علم نداریم و عنقریب خواهیم داشت وجود خویش را نتواند بسرعت تمام بدون وسیله آلات تقلیه امروزی بفواصل بعید برساند حاصل اینکه در آن دوره انسان بدون واسطه آلات و ادوات از مسافات بعید و وراء حجب خواهد دید و خواهد شنید و تبادل افکار و ادراک مطالب خواهد کرد و نقل مکان و اعمال قوه خواهد نمود به باره آخری مسافات و حجابات مختلفه که امروز بین مردم و میان آنها و آرزوهای ایشان حائل است مرتفع حوائج درشت پست کنونی مفقود نفوس باهم متحد هوا و هوسهای پوین کودکانه امروزی متروک عشق و محبت بی ریب و ریا معرفت انسان

و عالم خلقت کامل تر و تمتع او از آن بیشتر مختصر قدمی بخدا
نزدیکتر خواهد بود .

پس از ادای این کلمات چون سربلند کردم دیدم خانمها
اشک در چشم دارند بآنکه همواره مدعی من میشد کفتم
خانم عزیز از قدیم الایام گفته اند شرف انسان باصل و نسب
نیست شما در آغاز این گفتگوها دلتنگ بودید که بنا بفلسفه
تکامل آدمیزاد بابوزینه خویشی پیدامیکنند امیدوارم اکنون که
دیدید بشر چگونه قادر است خود را از حیوانیت دور و بعالم
انسانیت حقیقی نزدیک کند و در این خط سیر میناید تسلی
یافته از دلتنگی بیرون آمده باشید .

خانم دست مرا گرفته گفت بی ادبی و تنگ ظریفی که از من
ظاهر شد معذور داریدا کنون میخواهم از شما تشکر کنم که
امروز افق تازه وسیعی پیش نظرم باز کردید کاملاً بفلسفه
نشوو ارتقا معتقد شدم و بمعنی انسانیت پی بردم و برقی از معرفت
خدا و حقیقت نیز بچشمم درخشید .

صاحب خانه گفت واقعاً اگر فلسفه نشوو ارتقا حقیقت
هم نداشته باشد بابیانی که شما کردید شخص آرزو مند حقیقت
داشتن آن میشود و در هر حال ماهمه از شما متشکریم و در
واقع ساعاتی بخوشی گذرانیدم و روح خود را تازه کردیم اما

بدانید که يك حسرت بزرگ هم بدل ما گذاشتید گفتیم متأسفم
و چنین منظوری نداشتم بفرمائید آن حسرت کدام است ؟
گفت اینکه چنین عوالم و مقامات برای بشر در امکان است
و ما از آن محرومیم .

گفتم میدانید این حسرت بچه تخفیف تواند یافت ؟
گفت بفرمائید .

گفتم باینکه شخص بتواند بگوید من در مساعی که انسان
برای رسیدن با آن مقامات میکند شرکت کرده ام .

